

فعل‌های یک‌شناسه

تقی وحیدیان کامیار (دانشگاه فردوسی مشهد)

در زبان فارسی، فعل‌هایی هست که برخلاف دیگر فعل‌ها فاقد صیغه‌های شناسه‌دار است. به عبارت دیگر، در آخر این فعل‌ها فقط شناسه سوم شخص مفرد (د در مضارع یا صفر در ماضی) می‌آید و لذا ارزش شناسه را ندارد. به همین دلیل، آنها را یک‌شناسه می‌نامیم. در این‌گونه افعال، نهاد، به جای مطابقت با شناسه، با ضمیر متصل مطابقت می‌کند.

ظاهراً اولین کسی که فعل‌های یک‌شناسه را بررسی کرده خانلری است. وی به بررسی آنها در متون پرداخته و بر آن است که، در این نوع، فعل به ظاهر «گذرا» است یعنی مفعول می‌پذیرد؛ اما مفعول ظاهر در معنی فاعل است. در این‌گونه فعل‌ها، شناسه، یعنی جزء حرفی که بر شخص دلالت می‌کند، نیست و فعل همیشه یکسان با ساخت دیگر کس (غایب) مفرد می‌آید؛ اما، به جای شناسه، ضمیر مفعولی جدا یا پیوسته به کار می‌رود. این ضمیر (یا اسم در دیگر کس) از نظر دستوری مفعول است اما از جنبه معنوی یا منطقی جانشین نهاد (یا فاعل) جمله است: وی را خوش آمد... فعل‌های ناگذر همیشه یکی از حالات انفعالی را بیان می‌کنند و از این جهت می‌توان آنها را فعل‌های بیان خواند. (ناتل خانلری ۱۳۴۹، ص ۹۷-۹۸)

خانلری این‌گونه فعل‌ها را مرکب و همکردهای آنها را شش تا می‌داند: آمدن، بودن، شدن، گرفتن، بردن، زدن. (همو، ص ۹۸)

در دستور آموزش متوسطه عمومی، فرهنگ و ادب، نوشته علی‌اشرف صادقی و

غلامرضا ارژنگ، نیز این‌گونه فعل‌ها تحت عنوان جمله‌های چهارجزئی بررسی شده است. در این دستور، از دیدگاه فارسی امروز، به بررسی این‌گونه فعل‌ها پرداخته شده است. نکاتی که در این دستور درباره این‌گونه فعل‌ها آمده چنین است:
- این جمله‌ها دارای نهاد نیستند و، از این رو، جمله‌های غیرشخصی نامیده می‌شوند.

- این جمله‌های کوتاه دارای چهار جزء اصلی هستند: اسم (یا صفت) + ضمیر متصل + فعل + شناسه.

- شمار این‌گونه جمله‌ها نسبتاً محدود است و نمی‌توان جمله‌های تازه‌ای شبیه آنچه هم‌اکنون در زبان وجود دارد، ساخت.

- از نظر ساختمان دستوری، این‌گونه جمله‌ها بر دو دسته‌اند:

۱) جمله‌هایی که ضمیر متصل آنها را نمی‌توان حذف کرد، هرچند در ابتدا چیزی جز ضمیر مفعولی یا متممی نبوده‌اند: خنده‌ام گرفت. این ضمیرها اشخاصی را نشان می‌دهند که فعل مربوط به آنان است.

۲) جمله‌هایی که ضمیر متصل آنها را می‌توان حذف کرد. این جمله‌ها بیشتر با فعل بودن ساخته شده‌اند: سردم است... (ارژنگ و صادقی ۱۳۶۱، ص ۱۳-۵) در این دستور، فعل‌هایی که در ساخت این‌گونه جمله به کار می‌رود همان شش فعلی است که خانلری آورده است. (همان، ص ۱۵)

نکاتی که درباره فعل‌های یک‌شناسه در دستور زبان مذکور آمده، هرچند مهم و ارزنده است توصیف دقیق و جامعی درباره این‌گونه فعل‌ها به دست نمی‌دهد و اشکال‌هایی هم دارد.

ما، در این گفتار، ضمن توصیف دقیق این‌گونه فعل‌ها، به این اشکال‌ها نیز اشاره خواهیم کرد.

در این بحث، فرمولی را که در دستور متوسطه آمده بررسی و تحلیل می‌کنیم:

اسم (یا صفت) + ضمیر متصل + فعل + شناسه

در این فرمول، نهاد وجود ندارد

دیدیم که در دستور متوسطه تصریح شده بود که این جمله‌ها دارای نهاد نیستند و، از این

رو، جمله‌های غیرشخصی نامیده می‌شوند. واقعیت این است که در این‌گونه جمله‌ها (جمله‌هایی که فعلشان یک‌شناسه است) نهاد وجود دارد و آنها غیرشخصی نیستند: من خوابم می‌آید. همین دو نفر تشنه‌شان بود. چه کسی گریه‌اش گرفت؟ غذا کمشان بود. فراموشم شده که نامه را پست کنم (نهاد به صورت جمله آمده است). در این نوع جمله‌ها، در هر سه شخص (اول شخص، دوم شخص، سوم شخص) نهاد هست منتها این نهاد با فعل مطابقت ندارد بلکه با ضمیر پیوسته مطابقت دارد:

من سردم بود	ما سردمان بود
تو سردت بود	شما سردتان بود
او (آن، کیوتر) سردش بود	ایشان (آنها، کیوترا) سردشان بود

چنان‌که ملاحظه می‌شود، این‌گونه جمله‌ها دارای نهاد هستند و با جمله‌های بی‌نهاد و غیرشخصی مانند می‌توان رفت، می‌شد ایستاد تفاوت دارند. برای جمله‌های بی‌نهاد نمی‌توان نهاد آورد. در حالی که، در مثال‌های بالا، نهاد (من، تو، او، ما، شما، ایشان) وجود دارد. جمله‌هایی که با فعل یک‌شناسه می‌آیند نه تنها نهاد دارند بلکه حذف نهاد در آنها جز به قرینه ذکر یا حضوری یا ذهنی میسر نیست. مثلاً، در جمله گرسنه‌اش بود، با وجود ضمیر «ش»، نهاد او یا آن است که مرجع آنها برای گوینده و شنونده مشخص است (به قرینه حضوری یا ذهنی) و اگر قرینه نباشد حتماً باید نهاد به صورت اسم بیاید: فرهاد گرسنه‌اش بود. کیوتر گرسنه‌اش بود. گوسفند گرسنه‌اش بود. بنابراین، جمله‌هایی که فعلشان بی‌شخص است، همانند دیگر جمله‌ها، نهاد دارند: من گرسنه‌ام است. (من) کتاب می‌خوانم.

به هر حال، به دلیل نبودن شناسه در آخر این‌گونه فعل‌ها یا به عبارت دقیق‌تر فقط با شناسه سوم شخص مفرد بودن آنها، نمی‌توان آنها را بی‌نهاد و غیرشخصی خواند؛ همان‌گونه که، در همین دستور دوره متوسطه، برای جمله‌های اسمی (بی‌فعل) هرچند شناسه یعنی فعل ندارند، نهاد ذکر شده: سیگار کشیدن ممنوع.

در این فرمول جزء اول اسم (یا صفت) است

اولاً صفتی که در این فرمول آمده است، صفت در کاربرد نحوی آن نیست؛ چه صفت را وابسته اسم می‌دانند و حال آن‌که، در این‌گونه جمله‌ها، اسم یا موصوف و نشانه اضافه صفت به موصوف وجود ندارد.

ثانیاً تنها اسم یا صفت نیست که قبل از ضمیر پیوسته می‌آید بلکه ضمیر پرسشی چه هم (با فعل‌های بودن و شدن) می‌آید:

چه‌ش بود (چه‌اش بود)؟ چتونه؟ چه‌ش شده؟

ثالثاً صفت پرسشی و موصوف نیز می‌تواند پیش از ضمیر پیوسته بیاید:

چه خبرتان است؟ چه بلاش زده؟ چه مرگتان است؟

رابعاً صفت شمارشی و معدود نیز پیش از ضمیر پیوسته می‌آید:

پرویز ده سالش بود که به دبستان رفت.

خامساً واژه‌های کار و چیز به صورت نکره نیز پیش از ضمیر پیوسته می‌آید:

کاریت شده؟ چیزیش می‌شد؟

معمولاً «یک» نیز قبل از این دو واژه می‌آید:

یک کاریت شده؟ یک چیزیش می‌شد؟ یک چیزیش هست.

سادساً بعضی صفت‌های تفضیلی (راحت‌تر، بهتر) پیش از ضمیر متصل می‌آید:

بهترش بود که به مسافرت بره.

در دستورها، دربارهٔ نقش این «اسم» یا «صفت» که در فرمول بالا ذکر شده سخن نگفته‌اند. اینک به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. اگر پیش از ضمیر پیوسته «اسم» بیاید دو حالت می‌توان مشاهده کرد:

الف) در اصل، یعنی در گذشته، نقل نهادی داشته است:

خوابم آمد. یعنی «خواب بر من عارض شد.» (خواب نهاد بوده است.) دردش می‌آید.

(درد نهاد است. درد گاه می‌آید یعنی عارض می‌شود.) دردم گرفت. (درد گاه

می‌گیرد و گاه رها می‌کند.) خوابت برد (خواب نهاد است. توجه کنید به این

مثال که هم‌اکنون نیز رایج است و نشان می‌دهد که خواب-اسم در فرمول-

نهاد است: اگر دنیا را آب ببرد تو را خواب می‌برد.)

در بعضی از فعل‌هایی که صورت گفتاری دارد، به‌ویژه آنها که در این اواخر ساخته

شده است، هنوز کاربرد غیر یک‌شناسه‌ای آنها غیرعادی نیست، مثلاً:

حرص برش داشته. (صورت عادی آن یعنی او را حرص برداشته غیرعادی نیست.)

در گذشته، در مثال‌های غیر یک‌شناسه نیز نهاد چنین وضعی داشته: مرا کتابی است.

(ب) در بعضی از مثال‌ها، اسم نقش متممی داشته:

یادم رفت (= از یادم رفت). خاطرَم نیست (= در خاطرَم نیست).

۲. اگر پیش از ضمیر پیوسته «صفت» بیاید و فعل اسنادی باشد صفت معمولاً نقش

مسندی دارد:

غذا بسم بود. (بسم مسند است) این بچه یک سالش بود که حرف می‌زد.

(چیزی) حالیش نیست.

در بعضی از مثال‌ها، تعیین نقش اسم یا صفت یا... میسر نیست:

حیفم آمد. هوشش کرد. بچثمان شد.

ضمیر پیوسته (متصل)

۱. در متن‌های گذشته، به جای ضمیر پیوسته امکان داشته که ضمیر ناپیوسته (منفصل) با

اسم بیاید:

خوابش آمد. او را خواب آمد. علی را خواب آمد.

اما، در فارسی امروز، به جای ضمیر پیوسته، ضمیر ناپیوسته یا اسم کاربرد ندارد.

در گذشته، نقش این ضمیر در فعل‌های متعدی مفعول بوده است:

مرا خواب گرفت (= خوابم گرفت) یعنی «مرا خواب درر بود».

۲. این ضمیر پیوسته، در فعل‌های لازم، معمولاً نقش متممی (متمم قیدی) دارد با

حرف اضافه برای:

کم است (= برای من کم است) سختش است (= برای او سخت است) (همان، ص ۱۵)

۳. در بعضی از مثال‌ها ضمیر پیوسته در اصل نقش مضاف الیهی داشته است: خوابم

آمد که در اصل بوده است: مرا خواب آمد = خواب من آمد.

راه تشخیص فعل یک‌شناسه

در اینجا بد نیست اشاره کنیم که جمله‌های با فعل یک‌شناسه از نظر ساخت همانند

جمله‌هایی است که در آنها اضافه گسسته به کار رفته باشد.

علی خوابش می‌آید. علی صدایش می‌آید.

برای تشخیص این دو کافی است که ضمیر پیوسته را حذف کنیم و به جای آن اضافه

گسسته (علی) را بیاوریم. اگر جمله درست نباشد، فعل یک‌شناسه است و گرنه فعل عادی است:

* خوابِ علی می‌آید. (علی خوابش می‌آید فعل یک‌شناسه است)
صدای علی می‌آید (علی صدایش می‌آید فعل یک‌شناسه نیست)

فعل

دیدیم که خانلری شش فعل یک‌شناسه را آورده بود. در دستور صادقی-ارژنگ نیز فقط همان شش فعل (آمدن، بردن، بودن، زدن، شدن، گرفتن) را نقل کرده‌اند. نگارنده، پس از بررسی فارسی نوشتاری و گفتاری امروزی، چهارده فعل یک‌شناسه تشخیص داد: آمدن، افتادن، بالا آمدن، برداشتن، بردن، بودن، درآمدن، زدن، رفتن، شدن، کردن، کشیدن، گرفتن، نشستن. البته این فعل‌ها تنها در یکی از کاربردها یک‌شناسه‌اند. در کاربرد عادی، از این فعل‌ها، آمدن، افتادن، بالا آمدن، بودن، درآمدن، رفتن، شدن، کشیدن (= تمایل داشتن)، نشستن لازم؛ بودن، شدن اسنادی؛ برداشتن، بردن، زدن، کردن، کشیدن، گرفتن متعدی‌اند.

یکی از ویژگی‌های فعل‌های یک‌شناسه این است که با هر اسم یا صفت یا ضمیری به‌کار نمی‌روند. یعنی، در فرمول اسم یا صفت یا... فهرست باز ندارند بلکه فهرست محدود و مشخص دارند که باید در دستورهای زبان و فرهنگ‌ها ذکر شود. نکته دیگر این‌که بعضی از فعل‌ها با اسم‌ها و صفت‌های بیشتری کاربرد دارند و برخی کمتر. فعل رفتن تنها با یاد به‌کار می‌رود: یادم رفت.

بعضی از فعل‌ها فقط با اسم کاربرد دارند مانند گرفتن: دردم گرفت. بعضی هم با اسم و هم با صفت مانند آمدن: خوابم آمد. بدم آمد؛ و بعضی دیگر مانند بودن با اسم و صفت و ضمیر و...: سردش بود. حواسش نبود. چه‌ش بود؟ چه‌مرگش بود؟

دستور زبانی که در آن نکاتی درباره فعل‌های یک‌شناسه ذکر شده تنها برای بعضی از این فعل‌ها چند مثال به دست داده است.

ما، برای تکمیل فایده، هر یک از فعل‌های چهارده‌گانه را با اسم‌ها و صفت‌ها و ضمیرها و دیگر مقولات صرفی که با آنها می‌آیند فهرست می‌کنیم، هرچند این فهرست محصول استقرای تام نیست.

آمدن

باور، بد، حسودی، حرص، حیف، خنده، خوش، درد، رحم، رقص، زور، سرفه، شوخی، شرم
(با فعل منفی)، عار، عطسه، غلغلک، گریه، لج، لرز، نفرت، ننگ، یاد.

تبصره: چنان که گفته شد، هم‌نشین‌های آمدن به معنی «تمایل داشتن» فهرست باز

دارد:

آواز خواندن میاد؟ بازی میاد؟ تنبلیش او مد. رقصش میاد. چای خوردنت میاد.
دلت میاد با او بدرفتاری کنی؟

افتادن

خنده، سرفه، گریه، لرز، یاد.

بالا آمدن

حرص، لج، کفر.

برداشتن

ترس، حرص، غرور، وهم، هول، توهم، خیالات.

در این فعل، ضمیر پیوسته بعد از پیشوند فعلی می‌آید: ترس برم داشته.

بردن

چرت، خواب، مات.

بودن

بس، بد، بهتر، خوب‌تر، پیدا، تشنه، چه (چته؟ چش بود؟)، چه خبر (چه خبرته؟)، چه مرگ
(چه مرگته؟)، حواس (حواست هست؟)، حیف، حالی (حالیست نیست)، خوب، خوش، دیر،
راحت‌تر، زحمت، زیاد، سخت، سخت‌تر، سرد، صرف (صرفش نیست)، قحط، کم، کافی،
گرسنه، گرم، یاد.

درآمدن

حرص، شور، لج.

رفتن

یاد.

زدن

بُهِت، خشک، غیب، قحط، مات، مرگ (چه مرگش زده؟).

شدن

ادعا، باور، بحث، بس، پیدا، تشنه، چه، چه خبر، چه کار، چه مرگ، حسودی، حرف، حیف،
حالی، دیر، دعوا، رو، زحمت، زهر مار، زیاد، سرد، صرف، عضو، غلغلک، فراموش، کاری

(کاریش شده؟)، کوفت، کافی، گرسنه، گرم، مورمور.

کردن

حسودی، سردی، صرف (صرفش نمی‌کنه)، گرمی، ننگ، ناامیدی، هوس.

کشیدن

عشق، عقل، میل.

گرفتن

چُرت، حرص، خنده، خواب، درد، رقص، سرفه، شوخی، عطسه، عَق، غریبی، گریه، لُج، لرز، نفرت، ویر.

نشستن

عَق (عقم نشست).

لهجه‌ها از نظر فعل‌های یک‌شناسه ویژگی‌هایی خاص خود دارند. مثلاً، در گویش شیراز، خسته با بود به کار می‌رود: خسته‌م بود. یا در گویش تهران: فلانی بچه‌ش نمی‌شه. یا در گویش مشهد: سوزش برداشت. سیرش برداشت...

به طوری که در فهرست بالا دیده می‌شود، بعضی از واژه‌ها با چند فعل یک‌شناسه‌ای هم‌نشین می‌شوند. از این رو، خالی از فایده ندیدیم که فعل‌های یک‌شناسه‌ای و هم‌نشین‌های آنها را در فهرستی بیاوریم تا به روشنی نشان داده شود که هر واژه با چه فعل‌هایی می‌آید ضمن آن‌که بررسی تفاوت معنایی آنها نیز میسر گردد. مثال: خوابم آمد. خوابم برد. خوابم گرفت. که نشان می‌دهد خواب با سه فعل آمدن، بردن، گرفتن هم‌نشین می‌گردد و به آنها کاربرد یک‌شناسه‌ای می‌دهد.

بعضی از واژه‌ها فقط با یک فعل هم‌نشین می‌شوند؛ مانند ترس: ترس برم داشت.

بعضی با دو واژه، مانند تشنه: تشنه‌ام بود. تشنه‌ام شد.

بعضی با سه واژه، مانند عطسه: عطسه‌ام آمد. عطسه‌ام افتاد. عطسه‌ام گرفت.

این فهرست کامل نیست و احتمالاً با استقصای بیشتر واژه‌های جدیدی بر آنها افزوده خواهد شد.

ادعا (شدن)؛ باور (شدن)؛ بحث (شدن)؛ بد (بودن، آمدن)؛ بس (بودن، شدن)؛ بهت (بردن، زدن)؛ بهتر (بودن، شدن)؛ پیدا (بودن، شدن)؛ ترس (برداشتن)؛ توهم (برداشتن)؛ تشنه (بودن، شدن)؛ چُرت (بردن، گرفتن)؛ چه (بودن، شدن)؛ چه خبر (بودن، شدن)؛ چه کار (بودن، شدن)؛ چه مرگ (بودن، شدن)؛ حالی (بودن، شدن)؛ حرف (شدن)؛ حسودی (آمدن، شدن، کردن)؛ حرص (بالا آمدن، برداشتن، درآمدن، گرفتن)؛ حواس (بودن،

گرفتن)؛ حیف (آمدن، بودن، شدن)؛ خنده (آمدن، افتادن، گرفتن)؛ خشک (زدن)؛ خواب (آمدن، بردن، گرفتن)؛ خوب (بودن)؛ خوب‌تر (بودن)؛ خیالات (برداشتن)؛ درد (آمدن، گرفتن)؛ دعوا (افتادن، شدن، گرفتن)؛ دیر (بودن، شدن)؛ راحت‌تر (بودن)؛ رقص (آمدن، گرفتن)؛ رحم (آمدن)؛ رو (شدن)؛ زحمت (کشیدن)؛ زور (آمدن)؛ زهر (شدن، گرفتن)؛ زهر مار (شدن، گرفتن)؛ زیاد (آمدن، بودن، شدن)؛ سخت (آمدن، بودن)؛ سخت‌تر (بودن)؛ سرد (بودن، شدن)؛ سردی (کردن)؛ سرفه (آمدن، افتادن، گرفتن)؛ شرم (آمدن)؛ شوخی (آمدن، گرفتن)؛ صرف (بودن، کردن)؛ عار (آمدن)؛ عشق (بودن، کشیدن)؛ عطسه (آمدن، افتادن، گرفتن)؛ عقل (کشیدن)؛ غرور (برداشتن)؛ عق (آمدن، نشستن)؛ غلغلک (آمدن، شدن)؛ غیب (زدن)؛ فراموش (شدن)؛ قحط (بردن، زدن)؛ کاری (بودن، شدن)؛ کافی (بودن)؛ کفر (بالا آمدن، درآمدن)؛ کم (بودن)؛ کوفت (بودن، شدن)؛ گرسنه (بودن، شدن)؛ گرم (بودن، شدن)؛ گرمی (کردن)؛ گریه (آمدن، افتادن، گرفتن)؛ لج (آمدن، بالا آمدن، درآمدن، گرفتن)؛ لرز (گرفتن)؛ مات (بردن، زدن)؛ میل (کشیدن، بودن)؛ مورمور (شدن)؛ ناامیدی (کردن)؛ نفرت (آمدن)؛ ننگ (آمدن، بودن، کردن)؛ وهم (برداشتن)؛ هوس (کردن)؛ هول (برداشتن)؛ ویر (گرفتن)؛ یاد (آمدن، افتادن، بودن، رفتن).

منابع

ارژنگ، غلامرضا و علی‌اشرف صادقی، دستور سال دوم آموزش متوسطه عمومی، تهران ۱۳۶۲؛ ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، «ساختمان فعل»، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

